عطف

این‌جا بتهوونی وجود نداشت

● **شرق:** ایان مک‌یوئن برای مخاطبان فارسی‌زبان رمان نامی نسبتا آشناست. از مک‌یوئن تاکنون چند رمان به فارسی ترجمه شده که رمان‌های «شنبه»، «سگ‌های سیاه» و «پرده حائل» از آن جمله‌اند. مک‌یوئن یکی از نویسندگان زنده مطرح انگلیسی است. نویسنده‌ای که روزنامه تایمز در سال ۲۰۰۸ در فهرست ۵۰ نفر از بزرگ‌ترین نویسندگان بریتانیایی سال ۱۹۴۵ به بعد از او نیز نام برد. او متولد ۱۹۴۸ در آلدرشات انگلستان است. مک‌یوئن با انتشار نخستین اثر داستانی‌اش که مجموعه‌ای از داستان‌های کوتاه بود توجه منتقدان و جامعه ادبی را به خود جلب کرد به نحوی که این کتاب جایزه سامرست موام را برایش به ارمغان آورد.

«آمستردام» یکی از رمان‌های مطرح و مهم ایان مک‌یوئن است. رمانی که مک‌یوئن به خاطر آن در سال ۱۹۹۸ جایزه بوکر گرفته است. رمان «آمستردام» اخیرا با ترجمه شمیم هدایتی در نشر نیلا منتشر شده است. روزی سرد در لندن است. روزی از روزهای ماه فوریه که دمای هوا به یازده درجه زیر صفر رسیده است. زنی به نام مالی لین مرده است و دوتا از معشوق‌های پیشین او بیرون صحن مُرده‌سوزی کلیسا با هم حرف می‌زنند. رمان با چنین صحنه‌ای آغاز می‌شود و گریزی می‌زند به گذشته مالی و اینکه پیش از مرگ، عارضه‌ای باعث می‌شود او کلماتی را فراموش کند: «قضیه با گِرَزگِری در دستش شروع شد وقتی دم رستوران دورچِستِر دست بالا برد که تاکسی بگیرد - گِرَزگِری که دیگر دست از سرش برنداشت. چند هفته که گذشت دیگر در ذهنش دنبال اسم چیزها می‌گشت. ازیادبردنِ کلماتی مثلِ مجلس شورا، شیمی، و ملخ هواپیما را می‌توانست نادیده بگیرد، اما کلمات تخت‌خواب، کرم، آینه را نه چندان. بعد از پاک‌شدن موقتی اسم کَنگر و برسئولا بود که دیگر برای خاطرجمع‌شدن رفت پیش پزشک. عوض خاطرجمع‌کردن، فرستادندش پی آزمایش‌هایی که می‌شود گفت هیچ‌وقت از آن‌ها برنگشت».

مک‌یوئن نویسنده‌ای است که حجم گسترده‌ای از فرهنگ و تاریخ و ادبیات پیش از خود را زیر بغل دارد و با پشتوانه ادبی و فرهنگی محکم می‌نویسد و رمان‌هایش ریشه‌دار در سنت ادبی و فرهنگی و تاریخی غرب هستند. یکی از رمان‌های او به نام «پرده حائل» که چنان‌که اشاره شد به فارسی هم ترجمه شده، با نگاهی به هملت شکسپیر نوشته شده و طرح این رمان و توطئه‌ای که در آن چیده می‌شود شبیه توطئه مادر و عموی هملت علیه پدر اوست. در رمان «آمستردام» نیز جاهایی ارجاع می‌دهد به ادبیات و موسیقی کلاسیک اروپا و به ویژه موسیقی در این رمان جای ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است. علاوه بر موسیقی کلاسیک ارجاع به موسیقی پاپ و همچنین ارجاع به سینما هم در این رمان به چشم می‌خورد. مثلا جایی از رمان به فیلم «فلوت سحرآمیز» اینگمار برگمان اشاره می‌شود که این فیلم هم به موسیقی کلاسیک مربوط است و عنوانش، عنوان اپرایی از موتزارت است. مک‌یوئن همچنین نویسنده‌ای است که به مسائل سیاسی و اجتماعی و زمانه خود هم بی‌توجه نیست و رویدادهای سیاسی و اجتماعی در آثار او نمود دارد. این توجه در رمان «آمستردام» هم مشهود است. آنچه در ادامه می‌آید قسمتی است از این رمان: «صبح زود، بعد از هیجانِ ملایم سپیده‌دم، وقتی لندن دیگر با سروصدای زیاد می‌رفت سرِ کار، لحظاتی می‌رسید که خستگی سرانجام بر تلاطمِ خلاقه‌ی کلایو غالب می‌شد. از پشتِ پیانو بلند می‌شد و لَخ‌لَخ‌کُنان تا دم در می‌رفت که چراغ‌های استودیو را خاموش کند و نگاهی بیندازد به آشفتگی شکوهمند و زیبایی که حاصل زحماتش را احاطه کرده بود، و یک بار دیگر فکر کذرایی از خاطرش عبور می‌کرد، بخشی ناچیز از تردیدی که در دنیا با هیچ‌کس در میان نگذاشته بود، حتا در یادداشت‌های روزانه‌اش نیاورده بود، و واژه‌ی کلیدی‌اش در ذهنِ او تنها با اکراه شکل می‌گرفت؛ آن فکر، کاملا ساده، این بود که شاید گفتن این‌که او... نابغه است، زیاده‌روی نباشد. نابغه. گرچه با احساس گناه در درون تلفظش می‌کرد، نمی‌گذاشت این کلمه به لبانش برسد. آدم مغروری نبود. نابغه. اصطلاحی که از استفاده‌ی بیش از حد و توأم با تورم آسیب دیده بود، اما مطمئنا سطحی از موفقیت وجود داشت، استانداردی طلایی، که جای چون‌وچرا نداشت، و از سلیقه‌ی صِرف فراتر می‌رفت. خیلی نبودند. در میانِ هم‌وطنانش شکسپیر، مسلما، نابغه بود، و آن‌طور که می‌گفتند داروین و نیوتن. پورسل تقریبا. بریتن کم‌تر، گرچه در همین محدوده بود. ولی این‌جا بتهوونی وجود نداشت. وقتی درباره خودش به این تردید می‌رسید - و از وقتی که از ناحیه‌ی لِیک برگشته بود سه چهار باری این تردید را تجربه کرده بود - دنیا سنگین و ساکن می‌شد، و در نورِ خاکستری - آبیِ صبحگاه مارس، پیانویش، MIDI ، بشقاب‌ها و فنجان‌ها، صندلی راحتی مالی، ظاهرِ مجسمه‌وار و مدوری به خود می‌گرفتند...».

آمستردام
ایان مک‌یوئن
ترجمه شمیم هدایتی
نشر نیلا

گفت‌وگو با علی اصغر حداد درباره پتر هاندکه به مناسبت نوبل ادبی امسال

هجوم به هاندکه

گروه ادبیات: جایزه نوبل ادبی امسال به پتر هاندکه، نویسنده اتریشی، تعلق گرفت و همزمان نوبل سال ۲۰۱۸، که سال گذشته لغو شده بود نیز به اولگا توکارچوک، نویسنده لهستانی تعلق گرفت. پتر هاندکه در ایران نویسنده شناخته‌شده‌ای به شمار می‌رود و تاکنون برخی از آثار او به فارسی منتشر شده‌اند. هاندکه از نویسندگان مهم ادبیات اتریشی است و جایگاه مهمی در ادبیات آلمانی‌زبان دارد. علی‌اصغر حداد در سال‌های گذشته چند نمایشنامه هاندکه را به فارسی ترجمه کرده بود و به همین مناسبت با او درباره هاندکه و جایگاهش در ادبیات امروز جهان گفت‌وگو کرده‌ایم. در این گفت‌وگو درباره جایگاه هاندکه در ادبیات آلمانی‌زبان و آثار نمایشی و داستانی او صحبت کرده‌ایم. همچنین از او درباره هجوم مترجمان برای ترجمه آثار نویسندگانی که نوبل ادبی می‌برند هم پرسیده‌ایم و او در این مورد می‌گوید: «مشکل این است که الان یک سری آدم به آثار هاندکه هجوم می‌برند و آنها را به صورت مثله‌شده ترجمه می‌کنند و در عمل آثارش را نفله می‌کنند».

نوبل ادبیات در سال‌های اخیر به نوعی غافلگیرکننده بود و برخی از نویسندگانی که برنده نوبل می‌شدند تعجب منتقدان را به همراه داشتند. اهدای نوبل به پتر هاندکه چقدر برای شما قابل پیش‌بینی بود و نظرتان در این مورد چیست؟

راستش من در طول سال‌هایی که ترجمه می‌کنم به نوبل ادبی فکر نکرده‌ام و همیشه مسیر خودم را طی کرده‌ام. در ادبیات امروز جهان چندان نویسنده شاخص و برجسته‌ای مثل نویسندگان کلاسیک یا نویسندگان قرن بیستم وجود ندارد و در این وضعیت برای اهدای نوبل ادبی باید نوبت به هاندکه هم می‌رسید. هاندکه نویسنده‌ای است که در چند سال اخیر چند رمان قطور هم نوشته است که آثار قابل توجهی‌اند. یکی از این رمان‌ها «زن میوه‌دزد» نام دارد که به نوعی می‌توان گفت بازیافتی از خود هاندکه است. من البته هنوز این رمان را به طور کامل نخوانده‌ام اما تا جایی که می‌دانم در روایت این رمان راوی در فرانسه از این شهر به آن شهر در حال پرسه زدن است و به نوعی در حال رجوع‌کردن به درون خودش است و خودش را درون‌کاوی می‌کند. به واسطه این درون‌کاوی نه فقط رویدادهای روزمره اروپا بلکه فرهنگ اروپا بازتاب داده می‌شود. به جز این رمان، اثر دیگر او «خلیج متروک» نام دارد که این نیز کتاب قطوری است و ظاهرا هاندکه دو، سه سالی عزلت گزیده بود و این رمان نتیجه این دوران عزلت‌گزینی او است. این آثار بازتاب تفکرات نویسنده پا به سن گذاشته‌ای درباره اروپا و به‌طور کلی جهان است و تصور می‌کنم که این کتاب‌ها در اهدای جایزه نوبل به هاندکه بی‌تاثیر نبوده است.

شما اولین نفر یا جزء اولین مترجمانی بودید که آثاری از هاندکه را ترجمه کردید. چه ویژگی‌هایی در نمایشنامه‌های هاندکه بود که شما را راغب به ترجمه‌شان کرد؟

آشنایی من با هاندکه به واسطه نمایشنامه‌های کلامی او بود که در قالب یک مجموعه منتشر شدند. «غیب‌گویی»، «اهانت به تماشاگر» و «کاسپار» نمایشنامه‌هایی بودند که من از هاندکه ترجمه کردم و این آثار شناخت خوبی از هاندکه در ایران به وجود آورد. به خصوص «اهانت به تماشاگر» خیلی مورد توجه قرار گرفت. سبک و سیاق نوشتن هاندکه و این‌که جملات معمولی و روزمره را مدام تکرار می‌کند و آنها را به گونه‌ای در نمایشنامه‌هایش کنار هم می‌چیند که انگار دوباره این جمله‌ها را کشف می‌کنیم و معنی دیگری از آنها به دست می‌آوریم از ویژگی‌های برجسته این آثار است. هاندکه در این آثارش جمله‌های معمولی را دوباره زنده می‌کند و یک تفسیر و تصویر جدیدی از آنها ارائه می‌کند و این ویژگی‌ها برای من خیلی جالب بود.

ادبیات اتریش چهره‌های برجسته زیادی دارد و جایگاه مهمی در ادبیات آلمانی‌زبان دارد. جایگاه هاندکه در ادبیات آلمانی‌زبان کجاست؟

هاندکه در حال حاضر بالای هفتاد سال سن دارد و نویسنده‌ای است که کار نویسندگی را از دهه شصت آغاز کرده و امروز دست‌کم در بین نویسندگان آلمانی‌زبان نویسنده‌ای پیشکسوت به شمار می‌رود. او جزو کسانی است که درباره ادبیات نظریه دارد و لااقل روی خیلی از نویسندگان اتریشی تاثیرگذار بوده است و جالب این است که او سینما را دوست دارد و کار سینمایی هم کرده و رگه‌هایی از ویژگی‌های سینمایی نیز در آثارش دیده می‌شود. مجموع این ویژگی‌ها و ضمنا دیدگاه‌های سیاسی و اجتماعی او باعث شده که او به چهره‌ای مهم در ادبیات آلمانی‌زبان بدل شود.

سبک هاندکه در رمان‌های اخیرش چقدر متفاوت از آثار اولیه‌اش است؟

یک نکته جالب درباره هاندکه شاید این باشد که زمانی که او نویسندگی را در سال‌های دهه شصت شروع کرد تا حدودی نویسندگانی که کتاب‌های قطور می‌نوشتند را مسخره می‌کرد و نوشته‌های اولیه خودش، چه داستان‌ها و چه نمایشنامه‌هایش، هیچ‌کدام از صد صفحه بیشتر نیستند. اما بعدها و به خصوص از دهه نود به این سو، خود هاندکه یکباره به سراغ نوشتن آثار قطور رفت. هاندکه در آثار اولیه‌اش خیلی گرایش داشت به اینکه نثر و کلام روزمره را در آثارش به شیوه جدیدی ارائه دهد که یک معنای جدیدی از آن بیرون بیاید. نکته دیگر اینکه او متن‌هایی می‌نوشت که خیلی به درد فیلم ساختن می‌خوردند و به نوعی می‌توانستند سناریویی برای فیلم باشند. او در این آثار کمتر به سراغ موضوعات فرهنگی و تعمقی و تفکربرانگیز می‌رفت. اما در سال‌های اخیر او به نوشتن آثاری با حجم بیشتر و عمیق‌تر رفته و این احتمالا نتیجه کِدران سن است چرا که در سن بالا آدم بیشتر به سمت آثار متفکرانه می‌رود و کمتر به مسائل روزمره دم‌دستی می‌پردازد.

در میان آثار هاندکه هم نمایشنامه دیده می‌شود هم رمان و داستان و همچنین او به عنوان جستارنویس هم مطرح است. آثار هاندکه در کدام‌یک از این فرم‌های نوشتاری اعتبار بیشتری دارد؟

در رمان‌نویسی اعتبار بیشتری دارد. هاندکه مدت کوتاهی به نمایشنامه‌نویسی پرداخت و با نوشتن چند نمایشنامه کارش با این فرم ادبی تمام شد. هاندکه نگاه دیگری به تئاتر دارد و معتقد است که جریان‌های تئاتری دورانش یا تصنعی بوده‌اند یا برشتی که می‌خواستند به مخاطب پند و اندرز بدهند و او منتقد هر دو گونه بوده است. او قصد داشت نقدی بر تئاتر بنویسد و کم‌کم به این نتیجه رسید که اگر نقدش را به شکل نمایشنامه روی صحنه ببرد بهتر است. در این میان نمایشنامه «اهانت به تماشاگر» اوج نقد او به تئاتر آن دوره است. خودش درباره اینکه چه چیزی باعث شد تا این نمایشنامه را بنویسد می‌گوید: «به نظر من تصویری که امروزه تئاتر از واقعیت ارائه می‌دهد، تصویری مکانیکی و اتوماتیک است. فزون بر این، تئاتر کنونی به شکلی تحریف‌شده می‌کوشد طبیعی جلوه کند. به نظر من این رئالیسمی که روی صحنه ارائه می‌شود، این دیالوگ‌ها، طرز ورود و خروج به صحنه و پسله‌گویی‌ها بیش از اندازه تکراری و از روی عادت است. در این تئاتر طوری وانمود می‌شود که انگار تئاتر خود جزئی از طبیعت است». در «کاسپار» هم به سراغ موضوعی می‌رود که موضوع روز بود و خیلی هوشمندانه آن را مطرح می‌کند. او به سراغ تأثیر رسانه‌های عمومی مثل رادیو و تلویزیون و مطبوعات بر افکار عمومی می‌رود و نشان می‌دهد که چطور این رسانه‌ها باعث می‌شوند که آدم‌ها نتوانند شخصیت فردی خودشان را بروز دهند چون تحت سلطه رسانه‌ها همه یک‌شکل می‌شوند و به بلندگو تبدیل می‌شوند.

یکی از موضوعاتی که هاندکه در نمایشنامه‌هایش به آن توجه می‌کند موضوع زبان است. به طور کلی مقوله زبان برای نویسندگان و متفکران اتریشی همواره مطرح بوده و هاندکه نیز به این موضوع در نمایشنامه‌هایش توجه می‌کند. این‌طور نیست؟

بله، در یک قرن اخیر در اتریش بیشتر از هر کشور آلمانی‌زبان دیگری به موضوع نقد زبان پرداخته شده است. اولین کسی که در آستانه قرن بیستم به بحث درباره سوءاستفاده از زبان پرداخت، منتقد و نویسنده اتریشی کارل کراوس بود. در ابتدای قرن بیستم نویسنده دیگری با نام فرتس ماوتنر نیز کتابی سه‌جلدی درباره نقد زبان منتشر کرد. بعد لودویگ ویتگنشتاین به بررسی انتقادی زبان پرداخت و بعدها جریان‌هایی شکل گرفتند که تحت تأثیر آرای ویتگنشتاین بودند. او زبان را به عنوان سوژه فرهنگی و اجتماعی در آثارش مطرح کرد. هاندکه نیز نخستین نوشته‌های خود را در زمینه نقد زبان در سال‌های ۱۹۶۳-۱۹۶۴ منتشر کرد و در نمایشنامه‌هایش نیز به این موضوع پرداخته است.

آیا زبان هاندکه در نمایشنامه‌ها و داستان‌هایش زبان دشواری است؟

نه، هاندکه زبان دشواری ندارد فقط ممکن است تصویرهایی که در آثارش به دست می‌دهد دیریاب باشد اما زبانش شسته‌ورفته و معمولی است.

موضع‌گیری‌های سیاسی هاندکه همواره مورد بحث بوده و حالا که نوبل ادبی را کسب کرده بار دیگر انتقاداتی درباره مواضع او مطرح شده است. آیا مواضع سیاسی او در آثارش هم بازتاب یافته است؟

مواضع سیاسی او در آثارش کمتر دیده می‌شود اما در مباحث اجتماعی که او مطرح کرده می‌توان مواضع سیاسی او را مشاهده کرد. موضع او به‌خصوص درباره جنگ بالکان و تجزیه یوگسلاوی خیلی مورد بحث قرار گرفت. برخی حرف‌هایی که هاندکه مطرح می‌کرد این‌طور به نظر می‌رسید که او از صرب‌ها دفاع می‌کند و از این حیث مورد انتقاد زیادی قرار گرفت.

بنا بر آنچه در این سال‌ها باب شده می‌توان پیش‌بینی کرد که به زودی آثار هاندکه با ترجمه‌های مختلف روانه بازار شوند و احتمالا برخی از مترجمان تلاش می‌کنند تا با سبقت گرفتن از دیگران سریع‌تر آثاری از او را ترجمه و منتشر کنند. نظرتان درباره این دست ترجمه‌ها چیست؟

بله، مشکل این است که الان یک‌سری آدم به آثار هاندکه هجوم می‌برند و آنها را به صورت مثله‌شده ترجمه می‌کنند و در عمل آثارش را نفله می‌کنند. مثل ترجمه کتاب «ترس دروازه‌بان از ضربه پنالتی» که چند سال پیش منتشر شده بود و این ترجمه واقعا کتاب را نابود کرده است. این اثر بخش‌هایی داشته که با ممیزی حذف شده و با حذف آن بخش‌ها کتاب محتوای واقعی‌اش را کاملا از دست داده است. همان‌طور که گفتید حالا هم متأسفانه می‌توان پیش‌بینی کرد که این اتفاق درباره آثار دیگر او هم بیفتد.

نکته

هاندکه بالای هفتاد سال سن دارد و کار نویسندگی را از دهه شصت آغاز کرده و امروز در بین نویسندگان آلمانی‌زبان نویسنده‌ای پیشکسوت به شمار می‌رود. او از کسانی است که درباره ادبیات نظریه دارد و روی نویسندگان اتریشی تاثیرگذار بوده

نوبل ادبیاتِ امسال و حاشیه‌هایش

نوبل ادبیات باید تعطیل شود!

شرق: سال گذشته، نوبل ادبیات به هیچ نویسنده‌ای تعلق نگرفت. نه‌اینکه نویسنده‌ای درخور و شایسته تقدیر داوران نوبل ادبی نباشد، بلکه به دلیل رسوایی بزرگی که در آکادمی نوبل سوئد اتفاق افتاد و برای همین بود که جایزه سال‌های ۲۰۱۸ و ۲۰۱۹ امسال هم‌زمان اعلام شد. ژان کلود آرنو، کارگردان و همسر کاتارینا فروستنسون، از اعضای کمیته داوری جایزه نوبل ادبیات طی سال‌های اخیر ۱۸ زن را که عضو آکادمی یا همسر و دختر اعضای آکادمی سوئد بوده‌اند مورد آزار یا سوءاستفاده جنسی قرار داده بود و همین رسوایی انتخاب و اهدای جایزه نوبل ادبی ۲۰۱۸ را یک سال به تعویق انداخت. به‌هرتقدیر داوران نوبل امسال ناگزیر هم‌زمان با جایزه امسال که به پتر هاندکه اتریشی تعلق گرفت، جایزه سال گذشته را به اولگا توکارچوک، نویسنده ۵۷ساله لهستانی دادند. «گذشتن توکارچوک از مرزهای رایج به کمک قدرت خیال‌پردازی و اشتیاق پایان‌ناپذیر نویسنده» از دلایل آکادمی نوبل ادبی برای انتخاب این نویسنده زن لهستانی بوده است. داوران جایزه نوبل ادبیات همچنین اعلام کردند که توکارچوک هرگز واقعیت را به‌مثابه پدیده‌ای ثابت ندانسته و در رمان‌هایش پدیده‌های متضاد، مانند طبیعت و فرهنگ را در برابر هم قرار داده است. این داوران رمانِ «اسفار یعقوب» این نویسنده را که در سال ۲۰۱۴ منتشر شد از مهم‌ترین آثار او می‌دانند. اولگا توکارچوک، گرچه در ایران نویسنده ناشناخته‌ای است، سال ۲۰۱۸ نیز با رمان «پروازها» جایزه معتبر بوکر را از آن خود کرده بود. در گزارش‌های خبری جنسیت اولگا توکارچوک نیز توجه زیادی را برانگیخته است: او چهاردهمین زنی است که موفق به دریافت جایزه نوبل ادبی شده و این در حالی است که تاکنون ۱۱۴ نویسنده این جایزه را دریافت کرده‌اند. آکادمی سوئدی چندی پیش اعلام کرد «گوناگونی» از فاکتورهای مهم این آکادمی برای انتخاب برندگان این دوره است و آنان مایلند تا از اقلیت‌ها نیز انتخابی داشته باشند و همچنین از تمرکز بر مردان و اروپایی‌ها بکاهند. ازاین‌رو در پیش‌بینی‌ها نام توکارچوک نیز چندین‌بار آورده شده بود.

اما برنده امسال نوبل ادبی، پتر هاندکه (پتر هانتکه) که در ایران

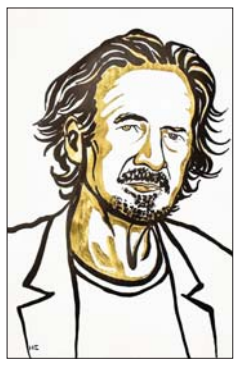

نویسنده شناخته‌شده‌ای هم هست، از برندگان جنجالی نوبل ادبی بوده است. با اینکه هاندکه نویسنده شناخته‌شده‌ای است که در فرم‌ها و ژانرهای ادبیِ متفاوت دستاوردهایی داشته اما این انتخاب با حواشی بسیاری همراه شد. بعد از انتخاب او بسیاری از منتقدان و نویسندگان به این انتخاب انتقاد کردند و برای مخالفت‌شان به مواضع سیاسی هاندکه اشاره کردند. پتر هاندکه، نویسنده، نمایشنامه‌نویس و شاعر اتریشی آلمانی‌زبان به مواضع نامتعارف و مناقشه‌برانگیز شهرت دارد. زمانی که تنها بیست‌وچهار سال داشت، با اجرای تئاتر «آزار دادن مخاطب» خشم تماشاگران را برانگیخت. سال بعد در دانشگاه پرینستون درباره هانریش بل و گونتر گراس نیز گفت، آنان تنها توانسته‌اند به توصیف پدیده‌های اجتماعی بپردازند. اما پرحاشیه‌ترین موضع هاندکه دفاع او از صرب‌ها در خلال جنگ بالکان بوده است. او معتقد است: رسانه‌های غربی تصویری شیطانی از صرب‌ها ساخته‌اند. همچنین در سال ۲۰۰۶ در مراسم خاکسپاری میلوشوویچ به زبان صربی در حمایت از او سخن گفت. در آلمان، پیتر اشنایدر اولین نویسنده آلمانی بود که علیه این موضع پتر نوشت: هاندکه دارد به تنهایی با جهان می‌جنگد، او در جست‌وجوی پاسخی تازه برای مسئولیت جنگ، جنایات جنگی و مجرمان است. اما انتخاب هاندکه انتقادات تندی را برانگیخت از انجمن قلم آمریکا و آلمان تا نویسندگان دیگر. جالب اینکه بیشتر مخالفان و منتقدان این انتخاب به مواضع سیاسی هاندکه اشاره می‌کنند و تقریبا کسی تردیدی در قدرت قلم و جایگاه ادبی درخور او ندارد. انجمن قلم آمریکا، «پن» در بیانیه تندی نوشته است که عموما درباره جوایز ادبی اظهارنظری نمی‌کند چون تصمیمات سلیقه‌ای و معیارها متفاوت‌اند. بااین‌وجود، موردِ پتر هاندکه یک استثنا است. پن مبهوت و گیج شده است به‌خاطر انتخاب نویسنده‌ای که از صدای خود برای مخدوش‌کردن حقیقت استفاده و از عاملان نسل‌کشی جانبداری کرده است. بر اساس اساسنامه «پن» ما موظف به مبارزه با نشر اکاذیب و تحریف حقیقت هستیم. اساسنامه ما را متعهد کرده است تا برای آرمان بشریِ صلح و برابری بنویسیم و بنابراین نمی‌پذیریم انتخاب و تقدیر از نویسنده‌ای را که از جنایات جنگی دفاع کرده است. از نظر انجمن قلم آمریکا جامعه ادبی در زمانه‌ای که افزایش نژادپرستی، استبداد و تحریف حقیقت در سراسر جهان مسلط است، مستحقِ انتخابی بهتر است. «پن» در آخر افسوس و تاسف خود را از این انتخابِ آکادمی نوبل اعلام می‌کند. انتخاب هاندکه طرفدارانی هم داشته است ازجمله رسانه‌های صربستان که این تصمیم آکادمی نوبل را ستودند و هاندکه را «دوستی بزرگ» خواندند. اما در میان منتقدانِ انتخاب هاندکه، نام‌های مطرحی هست ازجمله اسلاوی ژیژک که گفته است پتر هاندکه در سال ۲۰۱۴ گفت که نوبل ادبیات باید تعطیل شود چون به شکلی کاذب ادبیات را بر صدر می‌نشاند، و همین که هاندکه برای این جایزه انتخاب شده نشان می‌دهد که حرفش درست بوده است!

علی‌اصغر حداد، از نخستین مترجمانی که آثاری از هاندکه را به فارسی برگردانده و این نویسنده را به مخاطبان فارسی‌زبان شناسانده است، هاندکه را نویسنده‌ای می‌داند که آثار قابل‌توجهی دارد. او درحال‌حاضر بالای هفتاد سال سن دارد و نویسنده‌ای است که کار نویسندگی را از دهه شصت آغاز کرده و امروز دست‌کم در بین نویسندگان آلمانی‌زبان نویسنده‌ای پیشکسوت به شمار می‌رود.

شیرازه

مهاجرت و انزوا

● **شرق:** «یادم نمی‌آید اولین‌بار کی متوجهش شدم. شاید در ایستگاه منتظر تراموا ایستاده بودم، به نقشه شهر در جعبه آینه خیره شده بودم، به نمودارهای رنگارنگِ مسیرهای اتوبوس و تراموا که از آنها سر درنمی‌آوردم و آن وقت‌ها برایم جالب بود یا چندان جالب نبودند، بی‌خیالِ بی‌خیال ایستاده بودم که ناگهان، بی‌مقدمه، هوس کردم سرم را بکوبم به شیشه و خودم را ناکار کنم و هربار به شیشه نزدیک‌تر می‌شدم. بازهم نشد، الان است که سرم را بکوبم به شیشه، آن‌وقت...» این آغاز رمان «وزارت درد» دوبراوکا اوگرشیچ است که به‌تازگی با ترجمه ناهید طباطبایی در نشر نو منتشر شده است. دوبراوکا اوگرشیچ، در سال ۱۹۴۹ در یوگسلاوی سابق متولد شده و در دانشگاه زاگرب تحصیل کرده است. نظرات و مواضع ضدجنگ و ضدملی‌گرایی او در آستانه جنگ سال ۱۹۹۱، مخالفت‌های زیادی به همراه آورد و در نهایت او تصمیم به مهاجرت گرفت و دست‌آخر هلند را برای زندگی انتخاب کرد. اوگرشیچ در آثارش تجربه‌های شخصی‌اش را با مسائل اجتماعی و سیاسی درمی‌آمیزد و توجه به مسائل عمده جهان معاصر مثل ملی‌گرایی و یکسان‌سازی مردم و تبعید و مهاجرت در آثارش دیده می‌شوند. او خود را متعلق به کشوری با مرزهای محدود نمی‌داند و تجربه بی‌جاشدگی و انزوا را در آثارش بازنمایی کرده است.در رمان «وزارت درد» نیز می‌توان ردی از تجربه‌های شخصی اوگرشیچ را دید. در روایت رمان، جنگ‌های بالکان در دهه ۱۹۹۰ باعث شده تا تانیا لودسیچ و شاگردانش در تلاش برای گرفتن اجازه اقامت، از گروه ادبیات و زبان‌های اسلاوی در دانشگاه آمستردام سردرآورند. تانیا در آنجا باید ادبیات یوگسلاوی سابق را به یوگسلاوهای سابق درس بدهد. هلند جای امنی برایشان است اما آنها میان درآوردن هزینه‌های زندگی از یک سو و بلاتکلیفی از سویی دیگر سرگردان مانده‌اند. تانیا با خود فکر می‌کند که جنگ چه بر سر آدم‌ها می‌آورد و چطور زندگی آنها را زیرورو می‌کند: «جنگ به بسیاری از مردم صدمات سنگینی زده بود، اما درعین‌حال می‌توانست دلیلی برای کنارگذاشتن زندگی کهنه و آغاز زندگی تازه‌ای باشد. به‌هرحال سرنوشت آدم‌ها را از بیخ‌وبن دگرگون می‌کرد. حتی آسایشگاه‌های روانی و زندان‌ها و دادگاه‌ها بخشی از زندگی روزمره شدند. هیچ نمی‌دانستم کجای این ماجرا ایستاده‌ام. شاید دنبال عذر و بهانه‌ای می‌گشتم. پناهجو نبودم. اما مثل پناهجویان جایی را نداشتم که به آن بازگردم. دست‌کم این‌طور احساس می‌کردم. شاید مثل خیلی‌های دیگر ناخودآگاه بدبختی دیگران را برای خودم بهانه می‌کردم که بازنگردم. هرچند مگر تجزیه کشور و جنگی که در پی آن درگرفت برای من هم مایه بدبختی و دلیل موجهی برای جلای وطن نبود؟».تانیا می‌خواهد برای شاگردانش درسی با نام «یوگونوستالژی» تدریس کند و در اینجا خاطرات جمعی و آگاهانه از دورانی که سپری شده و زوال یافته نیرو و امیدی تازه برایشان به بار می‌آورد اما آنچه در زادگاهشان در جریان است و خشونتی که در آنجا وجود دارد پیوند میان آنها را از بین می‌برد. در بخشی از فصل پایانی کتاب می‌خوانیم: «زندگی گاهی به‌قدری آدم را سردرگم می‌کند که به یقین نمی‌دانی چه چیزی اول رخ داد و چه چیزی بعدها. بر همین اساس نمی‌دانم که آیا این داستان را برای این روایت می‌کنم که به آخر ماجراها برسم یا آغاز آنها. از وقتی که در خارج زندگی می‌کنم، زبان مادری‌ام را -که بنا به توصیف شعر پرشور آن شاعر کروات خش‌خش می‌کند، زنگ دارد، طنین می‌اندازد، می‌غرد، می‌خروشد و بازمی‌تابد- به‌صورت لکنت زبان، یک دشنام، یک ناسزا، یا وراجی و عبارت‌پردازی بی‌روح و عاری از معنا تجربه می‌کنم. همین است که گاهی احساس می‌کنم اینجا، بین هلندی‌هایی که به زبان انگلیسی با آنها ارتباط برقرار می‌کنم، دارم زبان مادری‌ام را از اول یاد می‌گیرم. کار آسانی نیست. واژه‌ها را قورت می‌دهم، مصوت‌ها و صامت‌ها را نشخوار می‌کنم. تلاش بیهوده‌ای است: نمی‌توانم چیزی را که می‌خواهم بگویم به دیگران منتقل کنم و آنچه در عمل می‌گویم پوچ و تهی به گوش می‌آید. کلمه‌ای پیدا می‌کنم اما نمی‌توانم محتوای آن را حس کنم؛ یا محتوای خاصی را حس می‌کنم اما واژه‌ای برایش نمی‌یابم». این بخشی از تجربه مهاجرتی است که تانیا دارد. زبان حالا برای او به مسئله‌ای تبدیل شده و واژه‌ها بدل به مسئله‌ای شده‌اند که شب‌ها به شکل کابوس به سراغش می‌آیند. «در خواب می‌بینم که فضای دوروبرم را پر از واژه کرده‌ام. واژه‌ها جوانه می‌زنند، مثل پیچک استوایی دورم می‌پیچند، مثل سرخس قد می‌کشند، مثل گیاهان رونده بالا می‌روند، مثل نیلوفر آبی می‌شکفند و مثل ارکیده وحشی مرا زیر خود می‌پوشانند». «البته که عصبانی هستم» عنوان کتاب دیگری از دوبراوکا اوگرشیچ است که مدتی پیش به فارسی منتشر شده بود. این کتاب مجموعه‌ای از جستارهای اوگرشیچ است که در آن به موضوعاتی مثل مهاجرت و وطن پرداخته شده است.

وزارت درد
دوبراوکا اوگرشیچ
ترجمه نسرین طباطبایی
نشر نو